



قیام مسلحانه علی پهلوی

علیه محمد رضا پهلوی (۱)

حمید حسینی سمنانی

پژوهشگر تاریخ معاصر ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی در مقطعی آغاز شد که بیش‌تر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی به رژیم شاه و نظام سلطنتی وفادار بوده و هیچگاه اندیشه براندازی در سر نداشتند. با دستاویز پاسداری از قانون اساسی مشروطه، نسبت به رژیم شاه اظهار وفاداری می‌کردند. شعار «شاه باید سلطنت کند» حکومت * از سوی «جبهه ملی» و برخی دیگر از گروه‌های سیاسی بر پایه وفاداری و وفاداری به قانون اساسی واتمود می‌شد.

مهندس مهدی بازرگان در مراسم اعلام موحدیت گروه «نهضت آزادی» در اردیبهشت ۱۳۴۰، طی نطقی وفاداری از رژیم شاه را چنین اعلام کرد:

آقای حسن نزیه... به تفصیل و تشریح کافی از مرامنامه صحبت خواهد کرد، بنده به طور خلاصه باید عرض کنم، ما مسلمان ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدق هستیم... تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافق (نؤمن ببعض و نکفر ببعض) نبوده از قانون اساسی به صورت واحد و جامع طرفداری می‌کنیم.

نظر او از این که «از قانون اساسی به صورت واحد و جامع طرفداری می‌کنیم» این است

که اصل ۳۶ متمم قانون اساسی را که می‌گوید: «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت و به وسیله مجلس موسسان به شخص اعلیحضرت رضا شاه پهلوی تفویض شد و در اعقاب ذکور ایشان نسل بعد نسل برقرار خواهد بود» نیز قبول داریم و به آن وفا داریم. او با جمله «ولی منافق (نؤمن ببعض و نکفر ببعض) نبوده» آن کسانی را که با تکیه به قانون اساسی با شاه و رژیم او مبارزه می‌کردند «منافق» می‌خواند. بدون این که از خود بپرسد که مجلس موسسان تغییر قانون اساسی اصل ۳۶ را به چه شیوه و شگردی به تصویب رسانده است. به دنبال نطق مهندس بازرگان، آقای حسن نژیبه، عضو هیئت مؤسس «نهضت آزادی» وفاداری گروه خود را به شاه و رژیم شاهنشاهی چنین اعلام کرد:

در رژیم سلطنت مشروطه، شاه باید بماند، خاندانش نسلأ بعد نسل سلطنت کند

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی در آن روز افزون بر وفاداری به شاه و رژیم پادشاهی، نسبت به اسلام نیز یا دید منفی داشتند و یا بی تفاوت بودند. حتی آن گروه‌هایی که امروز «ملی-مذهبی» خوانده می‌شوند هیچ گاه اسلام را به عنوان یک هدف و زیر بنای خیزش و مبارزه دنبال نمی‌کردند، در مبارزاتشان از اهداف اسلامی سخنی در میان نبود و اجرای احکام اسلام را نمی‌خواستند.

نهضت امام خمینی نخستین حرکت اسلامی بود که رسماً با تکیه به اسلام و در راه تحقق آرمان‌های اسلامی آغاز و دنبال شد و مبارزه با شاه را در سرلوحه‌ی برنامه مبارزاتی خویش قرار داد. با این وجود هدف نهایی امام برای بسیاری از کسانی که در آن روز سر در راه مبارزه گذاشتند، به درستی مشخص نبود. برخی بر این باور بودند که اگر شاه به احکام اسلام تجاوز نکند امام از مبارزه با او دست برمی‌دارد. برخی گمان می‌کردند که با الغای تصویب‌نامه‌ها و قوانین مخالف اسلام، خواسته‌های امام تامین می‌شود و مبارزه پایان می‌پذیرد. شماری نیز می‌پنداشتند کنار گذاشتن شاه هدف نهایی امام است لذا اگر یک ژنرال ارتش کودتا کند و شاه را از قدرت برکنار نماید و به اسلام و قوانین آن احترام بگذارد بی‌تردید خواسته‌های امام تحقق می‌پذیرد و خروش و خیزش پایان می‌گیرد.

به یاد دارم که از یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه قم (۲ فروردین ۴۲) بیش از چند روزی نگذشته بود، یکباره دسراسر قم شایع شد که در تهران کودتا شده و شاه از کشور گریخته است. شماری از اهالی قم و طلاب علوم اسلامی به بیت امام هجوم بردند. برخی در حضور امام زبان به تبریک و تهنیت باز کردند، برخی هیجان زده به پخش نقل و شیرینی پرداختند. (بی‌گمان ساواک در این شایعه پراکنی نقش داشت تا واکنش امام و نظر و نیت او



نسبت به شاه را ارزیابی کند) امام در این اجتماع با کمال خونسردی و بی تفاوتی چند کلمه‌ای سخن گفت و اعلام کرد:

بر فرض این که این شایعه صحت داشته باشد، در موضع ما هیچگونه تغییری به وجود نمی‌آید، ما که با شخص طرف نیستیم و با کسی غرض شخصی نداریم، با رفتن فردی و آمدی یک فرد دیگر، نه مشکلی حل می‌شود نه خواسته‌های ما تحقق می‌یابد و نه در مبارزات این ملت کندی و سستی ایجاد می‌شود، ملت موظف است تا رسیدن به اهداف دینی خود به مبارزه ادامه دهد... (نزدیک به این مضامین)

به دنبال سخنان امام، برای بسیاری، این پرسش مطرح شد که هدف نهایی او چه می‌باشد و امام چه می‌خواهد که حتی بارفتن شاه نیز بر آن است که به مبارزه خود ادامه دهد؟ این پرسش سالیان درازی برای ملت ایران مطرح بود و بارها در نشست‌ها، ملاقات‌ها و گفتگوها از آن سخن به میان می‌آمد و در محور اهداف امام بحث‌ها و گفتگوها می‌شد، تا سرانجام امام با طرح حکومت اسلامی در سال ۱۳۴۸ به این پرسش پاسخ داد و پرده ابهام را کنار زد. امام با اعلام این که «وظیفه ما تشکیل حکومت است» راه آینده را روشن و هدف نهایی نهضت را مشخص کرد.

در پی طرح حکومت اسلامی از جانب امام، جنب و جوش نوینی در میان مجاهدان راه خدا و مبارزان اسلامی پدید آمد. آنان با دلگرمی و امید بیشتری مبارزه را پی گرفتند، روحانیان متعهد و گویندگان اسلامی به رغم خفقان حاکم، از سنگر مساجد و منابر به تشریح و تفسیر حکومت اسلامی پرداختند، محققان و پژوهشگران اسلامی در حوزه قم و دیگر مراکز علمی با آن که از طرف ساواک شدیداً تحت فشار بودند و بارها نوشتجات آنان، از سوی ساواک به یغما رفته بود با پشتکار بیشتر و کوشش فراوان به تحقیق و بررسی پیرامون حکومت اسلامی نشستند، جوانان دلیر و مبارز مسلمان، برنامه‌هایی را در راه پیاده کردن طرح حکومت اسلامی به کار گرفتند و به گردآوری نیرو و تشکیل هسته‌های مقاومت در راه تشکیل حکومت اسلامی دست زدند تا آنجا که در دهه پنجاه تعدادی از گروه‌هایی که با هدف برپایی حکومت اسلامی تشکیل شده بودند از سوی ساواک شناسایی و مورد تعقیب قرار گرفتند. ساواک خوزستان درباره یکی از اعضای گروهی که در خرمشهر فعالیت می‌کرد چنین گزارش داد:

نامبرده بالا یکی از اعضای حزب الله بوده که در تاریخ ۵۱/۶/۱۲ ضمن اجرای طرح دستگیری اعضای حزب مذکور دستگیر و محل سکونتش با رعایت تشریفات قانونی

بازرسی کردیده است ، مشارالیه در جهت براندازی حکومت شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی صریحا اعتراف لازم را نموده است .
 یکی از جوانان مبارز به نام اسماعیل زمانی در بازجویی خود ، در پاسخ این پرسش که از چه مشی سیاسی پیروی میکند آورده است :
 گروهی که من در آن عضویت داشتم « ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران » نام دارد خط مشی آن مبارزه مسلحانه به منظور ساقط کردن رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی در کشور می باشد .



شهید تندگویان نیز در بازجویی خود صریحا اعلام کرد که هدف او از مبارزه ، تشکیل حکومت اسلامی می باشد .

یکی از دستاوردهای طرح حکومت اسلامی ، موج اسلامی خواهی در میان اقشار مختلف جامعه - به ویژه نسل - جوان بود که به شدت و سرعت اوج گرفت ، این موج اسلام خواهی

دیری نپایید که به دربار و به میان خاندان پهلوی نیز راه یافت و برخی از نوجوانان دربار را که از اوضاع سیاسی ناخشنود بودند ، به سوی خود کشانید ، از کسانی که در دربار رسماً به رویارویی با رژیم شاه برخاست **علی پهلوی نیا** بود که همراه بهمن حجت کاشانی با شعارهای اسلام خواهی تا مرز قیام مسلحانه پیش رفتند و تگرانی‌هایی را برای شاه ، درباری‌ها و خاندان سلطنتی پدید آوردند و ما اکنون به شرح آن می‌پردازیم .



علی پهلوی نیا فرزند شاهپور علیرضا پهلوی^(۱)

در دهم شهریور ۱۳۲۶ از مادری مسیحی در پاریس به دنیا آمد، او تا سن ۲۴ سالگی به اسلام باورمند نبود ، زندگی کثیف درباری و پادشاهی ، او را نیز به عیش و نوش و آلودگی‌های گوناگون کشید و تا مغز سر به گنداب فساد و بی‌بند و باری فرو برد . او در سال

(۱) پیرامون شاهپور علی رضا پهلوی و علی پهلوی نیا رجوع شود به **پهلوی‌ها** ، خاندان پهلوی به روایت اسناد ، به کوشش جلال اندر مانی زاده و مختار حدیدی ، جلد دوم ، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ، تهران ، ۱۳۷۸ ، ص ص ۳۹۲-۵۰۱

۱۳۵۰ به اسلام گروید. درگام نخست، طبق موازین اسلامی در بیمارستانی مختون واقع شد. نام او پیش از گرایش به اسلام «پاتریک» بود آن گاه که مسلمان شد نام علی را برگزید. در سال ۱۳۵۱ با دختری سوئیسی به نام سونیا که او نیز به ظاهر مسلمان شده بود ازدواج کرد. دارای سه پسر به نام‌های داوید و هود و محمد یونس شد.



نامبرده از برهه‌ای که دریافت هواپیمای پدر او (علیرضا) را روی یک توپخانه حساب شده و برنامه از پیش تعیین شده ساقط کرده‌اند که به مرگ وی منجر شده است، از شاه و دودمان پهلوی نفرت پیدا کرد. این نفرت روز به روز بیشتر شد و کینه محمدرضا پهلوی در دل او بیشتر ریشه دوانید. او در پی گرایش به اسلام گام به گام از دربار و اخلاق شاهزادگان و نور چشمی‌های درباری، دوری گزید و حتی از این که طبق رسوم خاندان سلطنت به او والاحضرت والا کهر می‌گفتند ناراحت بود و بارها تقاضا کرد که این عنوان را از روی او بردارند.



از راست عبدالرضا، غلامرضا، علیرضا، محمداکبر و حمیدرضا پهلوی (۱۲۹۵-۱۳۰۴)

از برخی سخنان او می‌توان دریافت که آزردهی و انزجار او از شاه و خاندان پهلوی تنها به جریان توطئه‌ای که به مرگ پدرش کشیده شد، محدود نبود، بلکه او از دوران کودکی و نوجوانی از دست این دودمان در درد و رنج بود و تحت فشار قرار داشت. طبق گزارش موجود او در گفتگویی با رییس ساواک گنبد اظهار کرد:



علیرضا پهلوی و فرزندش علی پهلوی (۱۹۰۹-۱۳۰۷)

نمی دانم چرا این گونه با من رفتار می‌کنند؟ من از والاحضرت بودن فقط رنج و بدبختی‌هایش نصیبم شده و از مزایای آن چیزی ندیده‌ام، در حالی که یادم می‌آید از کودکی هم تصمیم داشتند مرا از مادرم جدا نمایند. چطور می‌شود بچه‌ای را که علاقمند به مادرش می‌باشد از وی جدا کرد؟ در سنین جوانی، من هم مثل هر جوانی هوس هیپی‌گری داشتم و مدت کمی ریش خودم را بلند گذاشتم که اعلیحضرت فرمان دادند مرا به خاطر ریش گذاشتن زندانی کنند. زمین‌های پدرم در حدود ۲۰۰۰ هکتار از بین رفت، گرچه این را هم که فعلاً دارم زیاد است و کافی.

او در گزارش دیگری می‌گوید:

من چهار سالگی به ایران آمدم به اتفاق مادرم منزل پروفیسور فرهمند نشستیم و ۷ سالگی پدرم مرد و مرا بردند در سوئیس در پانسیون‌هایی که اختلاف می‌شود بین مادرم و شاه و بالاخره از آن پانسیون فرار می‌کنم و می‌روم فرانسه زندگی کردیم، شاه برادرش را فرستاد، که بیایند ایران زندگی کنند. اختلاف مادرم و شاه این بود که می‌خواستند من را از مادرم جدا کنند و می‌گفتند تو باید شاه شوی و ما را گذاشته بودند در پانسیون که آموزش بدهند که شاه بشوم.



شاه پهلوی (اصلی اصل) ۱۳۲۱-۱۳۰۱ ه. ش

نامبرده افزون بر دوری گزینی از دربار و دودمان پهلوی به یک سلسله خرده‌گیری، بدگویی و پرده‌داری نسبت به شخص شاه و دیگر مقامات درباری نیز می‌پرداخت و در راه به زیر سوال بردن رژیم شاه و بر ملا کردن سرشت سردمداران آن رژیم از هر فرصتی بهره‌برداری می‌کرد. نمونه‌ای از این انزجار رومی توان در نامه‌ای که به امیر اصلان افشار رئیس کل تشریفات شاهنشاهی می‌نویسد به خوبی مشاهده کرد:

دکتر افشار

می توانم به گونه ای رضایتبخش اموراتم را اداره کنم و به رییس دفتر نیازی ندارم . در صورتی که از دربار شاهنشاهی فشاری به من وارد آید مجبور خواهم شد برای همیشه کشور را ترک کنم ، با دارایی یا بدون دارایی . به خدمات حاجی بابایی نیازی ندارم و ضروری نیست دیگر به این جا بیاید . (پهلوی ها ، ۱۳۷۸ ، ص ۵۱۹)

علی پهلوی در راه مخالفت با دربار از پشتیبانی غلامرضا بهمن حجت کاشانی گروهیان اخراجی نیروی هوایی و همسرش به نام «کاترین» عدل نیز برخوردار بود . این دو نیز همانند علی پهلوی به شدت تظاهر به اسلام می کردند و نسبت به احکام اسلامی تعصب نشان می دادند . علت و عامل بیرون راندن نامبرده از نیروی هوایی به درستی مشخص نیست . در گزارش ساواک علت آن به شکل مبهم «لغو دستور و فرار از خدمت» آمده است . نامبرده پسر برادر سپهبد حجت کاشانی و داماد پروفیسور عدل بوده و مدتی را نیز در زندان به سر برده است .



علی پهلوی

ساواک در گزارش خود زمینه آشنایی علی پهلوی با حجت کاشانی را از دورانی میداند که نامبرده به جرم «لغو دستور و فرار از خدمت» در زندان به سر می برد و همزمان با آن خسرو جهانبانی داماد شاه و همسرش هاناز پهلوی به جرم اعتیاد و کارهای خلاف (که مایه بی

۱ - پروفیسور یحیی عدل از کارگزاران مورد اعتماد رژیم پهلوی و یکی از اعضای هیات موسس حزب مردم از احزاب ساخته شده دربار محمدرضا شاه و اسدالله علم پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود .

آبرویی شاه شده بود) در زندان بود. علی پهلوی آن گاه که برای ملاقات جهانپانی به زندان میرفت حجت کاشانی را که درسلول مجاور او بود نیز می‌دید و بدین گونه با او آشنا شد و ارتباطی میان آنان پدید آمد.

در گزارش مقامات ساواک در مورد پایه و مایه اصلی گرایش علی پهلوی به اسلام، بررسی و تحلیلی دیده نمی‌شود. لیکن روی این نکته تأکید دارند که نامبرده از افکار و عقاید مذهبی بهمن حجت کاشانی تأثیر پذیرفته و رنگ گرفته است و مشخص نیست این دیدگاه تا چه پایه‌ای با واقعیت همراه است.



پروفسور حجت کاشانی

دوراز نظر نیست که گرایش علی پهلوی به اسلام از روی باورمندی قلبی بوده است. لیکن تمسک او و بهمن حجت کاشانی به اصول و مبانی مذهبی برای جهاد و مبارزه با رژیم شاه، ریشه در کینه، نفرت و انزجار آنان از رژیم شاه و دودمان پهلوی داشته است و در آن برهه که مبارزات اسلامی رو به گسترش بود و موج اسلام خواهی و پیکار در راه تشکیل حکومت اسلامی برای نسل جوان گیرایی ویژه‌ای داشت، علی پهلوی و حجت کاشانی نیز بر آن شدند که از این موج در راه انتقام از شاه و دودمان پهلوی و هیات حاکمه ایران بهره برداری شایانی به عمل آورند. از این رو، روی بی‌دینی، بی‌بندوباری و نابکاری‌های شاه در فرصت‌های

مناسب انگشت گذاشتند و گوشه‌هایی از سرشت ضد اسلامی او را بر ملا کردند که گزارش گونه‌هایی از آن را در اسناد ساواک می‌بینیم و در پی می‌آوریم ، علی پهلوی :



..... شما به اوضاع عمومی من واقف نیستید ، ایشان عرق می‌خورد و بازی می‌کند ، نماز نمی‌خواند ، روزه نمی‌گیرد ، دین ندارد ، من اصولاً از عمومی خود منجرم حرف او را پیش من نزنید..... والا کهر علی ضمن داشتن اعتقادات شدید مذهبی ایمان دارد که احکام قرآن باید عیناً و دقیقاً در جامعه به مورد اجرا گذاشته شود . یعنی حلال خدا حلال و حرام خدا حرام است . بنابر این با وضع اجتماعی ایران موافق نیست و خلاصه عنوان می‌کند چرا دست دزد را نمی‌برند ، مشروبات الکلی در سراسر کشور حمل و نقل و مصرف می‌شود ، سینماها محل ترویج فساد اخلاق است ، زنها بی حجابند و بانک نزول می‌گیرد و روی همین اصل معتقد است که هجرت و جهاد در قرآن تجویز شده است باید انجام شود.....چندی قبل آقای علی پهلوی مقابل داروخانه آقا محسن نجاتی رسید عکس شاهنشاه که در داخل مغازه نصب شده بود مشاهده کرد ، به طور تحکم به آقا محسن نجاتی اظهار داشت این عکس چیست ؟ و آب دهان بر عکس حواله نمود و گفت عکس را پایین بیاورید و به جای آن عکس علی بن ابیطالب را نصب کنید.....چند روز قبل شخصی به نام فلاحتی مدیر دبیرستان دولتی پونک، حسن آقا سر باغبان والا کهر و نادعلی راننده مینی بوس پونک - باغ فیض ، ضمن صحبت با یکدیگر اظهار داشتند که والا کهر اهالی حصارک و پونک و مراد آباد را علیه شاهنشاه آریامهر تحریک مینماید و اظهار داشته شاه پدر مرا کشته ، اسم او را جلوی من نکویید زیرا من ناراحت می‌شوم.....با شیخ محدث

مصاحبه به عمل آمد . یاد شده اظهارداشت که والاگرعلی و حجت کاشانی ، دوباره اتفاق یکدیگر به ملاقات اینجانب آمدند . در اولین ملاقات حجت کاشانی ضمن صحبت درباره مسائل دینی ، از اعلیحضرت رضا شاه کبیر انتقاداتی به عمل آوردند..... والاگر در این بحث هیچگونه اظهارنظری نکرد . فقط با تکان دادن سر سخنان حجت را بدون کوچک ترین اعتراض تایید نمود در ملاقات دوم والاگرعلی پهلوی نیا اظهار داشته هیچ یک از مسئولین و مقامات کشور مسلمان نبوده و همه بی دین می‌باشند..... شیخ موسی اضافه کرد این تبلیغات سوئی که در مورد دولت ایران و شاهنشاه آریامهر می‌شود و خاصه از طرف یکی از افراد خاندان جلیل سلطنت (علی پهلوی) بسیار در مردم موثر افتاده است

علی پهلوی ، همراه حجت کاشانی به دنبال یک سلسله افشاگری‌ها و روشنگری‌ها بر ضد شاه و دودمان پهلوی بر آن شدند به قیام و جهاد و عملیات پارتیزانی و چریکی دست بزنند و برای اجرای این نقشه ، تلاش کردند در کام نخست محلی را که از نظر استراتژیکی مناسب باشد ، بیابند و در آن محل استقرار یابند . از این رو کشتزارهایی را دریزد ، مشهد و برخی از نقاط دیگر نشان کردند ، لیکن چون از تهران دور بود نپسندیدند . سرانجام کشتزاری را در خرم دره (واقع در منطقه ابهر) که منطقه‌ای کوهستانی است ، برای دست زدن به عملیات چریکی مناسب دیدند و آن را خریداری کردند . حجت کاشانی بی‌درنگ به آن محل کوچ کرد . پس از چندی علی پهلوی نیز با همسر و فرزندان خود به او پیوست و در کشتزار یاد شده سکونت گزیدند .



سوزنا ماریا (همسر علی پهلوی و دو فرزندش) [۱۳۹۱-۱۳۹۰]



بنا به گزارش اهالی ، نامبردگان در آن کشتزارها به ساختن منزل ، مسجد ، حمام و زاغه و ... دست زدند ، حدود ۲۲۰ راس گوسفند و چند راس اسب خریداری کردند ، حدود ده هکتار از زمین را یونجه و سه هکتار را قلمستان کاشتند ، آنان از بام تا شام در روی زمین کار می‌کردند و همراه با کارگران به کشاورزی می‌پرداختند به کارگران خود گوشت و ماست و شیر رایگان می‌دادند و وسایل برقی مانند بخاری برای مردم روستا فراهم می‌کردند و برای کسانی که منزل نداشتند ، سرپناه می‌ساختند .

بنا به اظهار اهالی و کارگزاران و نوکران ، علی پهلوی به عبادت و نماز و مطالعه قرآن اهمیت می‌داد ، مسجد را شخصاً چارو می‌کرد ، به مردم نادر ، مستمند ، بیمار ، بیچاره و افتاده مدد و یاری می‌رساند ، هر سال یک بار نزد یکی از روحانیان می‌رفت و وجوه شرعی سهم امام و سادات و نیز زکات و صدقات می‌پرداخت ، در یک سندی که با مهر و امضای سیدجمال‌الدین موسوی ملایری (پیشنماز مسجد امام صادق در آریاشهر) می‌باشد ، می‌خوانیم :

بسم الله الرحمن الرحيم

مبلغ شصت هزار تومان از بابت زکات برای تقسیم به فقرا و موارد مقررده اسلامی از طرف والا حضرت علی پهلوی دام غزه و عمره توسط آقای علی اصغر حاج بابایی به اینجانب رسید ، امید است مورد قبول خداوند و توجه صاحب شرع انور قرار گیرد .

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظم ۱۳۹۶
سیدجمال‌الدین موسوی المایری

بسم الله الرحمن الرحيم
 مبلغ شصت هزار تومان زکات بر تقسیم فقرا و موارد مقررده
 از طرف والا حضرت علی پهلوی دام غزه و عمره توسط آقای علی اصغر حاج بابایی
 به اینجانب رسید امید است مورد قبول خداوند و توجه صاحب شرع انور قرار گیرد
 سه شنبه ۲۷ شعبان المعظم
 سید جمال‌الدین موسوی المایری
 ۱۳۹۶

بنا به گزارش ساواک **علی پهلوی** از دیدار با زنان بی‌حجاب خودداری می‌کرد و از آنان دوری می‌گزید. یک بار **شهناز پهلوی** برای او پیام داد که می‌خواهم با شما دیداری داشته باشم. او پاسخ داد: با رعایت حجاب می‌توانید نزد من بیایید. همسرش نیز با مردان نامحرم رو به رو نمی‌شد و در صورت برخورد از آنان رو می‌گرفت. یکی از کارگران منزل نامبرده در گزارش خود به ساواک اظهار کرده است که **علی پهلوی** مردان نامحرم را به منزل خود راه نمی‌دهد و همسرش در برخورد با ما نیز کاملاً رو می‌گیرد.



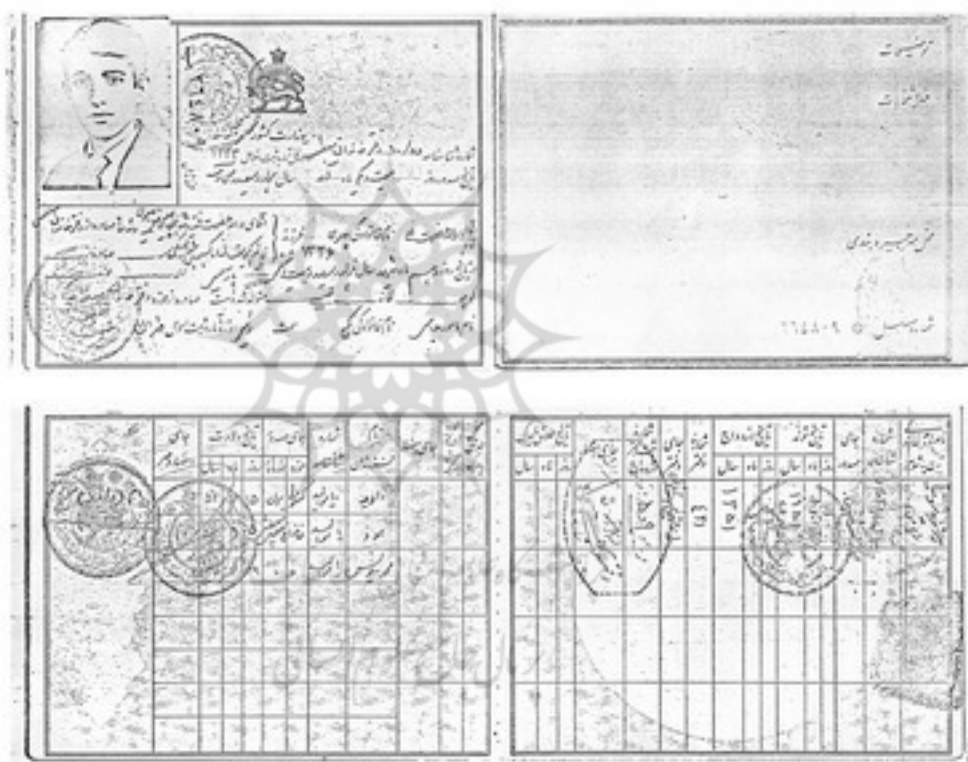
علی پهلوی (اسلحه‌های شکاری و کمری ساواک علی پهلوی - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۱)

نامبرده برای به راه انداختن حرکت چریکی به تهیه اسلحه و مهمات پرداخت و شماری سلاح‌های گرم و سرد گردآوری کرد و برخی از آن را در اختیار **حجت کاشانی** و همسر او گذاشت. ساواک در گزارش خود سلاح‌هایی را که به وسیله **علی پهلوی** تهیه و نگهداری شده بود پس از کشف، لیست برداری کرده و چنین آمار داده است:

- ۱- تفنگ پنج تیر گلوله‌زنی برنو یک قبضه ۲- تفنگ گلوله‌زنی منچستر یک قبضه ۳- تفنگ دولول شکاری یک قبضه ۴- تفنگ گلوله‌زنی پنج تیر پران یک قبضه ۵- تفنگ گلوله‌زنی با دوربین ماوزر یک قبضه ۶- تفنگ خفیف کالیبر ۲۲ تک تیر، ساخت چکسلواکی یک قبضه ۷- اسلحه کمری والتز (بدون خشاب) با مارک شهربانی یک قبضه ۸- کارد دولبه یک عدد ۹- کارد خنجر یک عدد ۱۰- قلم‌نما یک دستگاه ۱۱- تویی اسلحه کمری توتال کالیبر ۲۲ یک عدد ۱۲- دو بسته وسایل تنظیم مربوط به اسلحه (سنبله، برس با جلد مربوطه)

مهمات

- ۱- فشنگ برنو سری‌های مختلف ۳۴ تیر با جلد چرمی ۲- فشنگ کالیبر ۴۵ ده جعبه (هر جعبه ۵۰ تیر) ۳- فشنگ کالیبر ۲۲ تا ۲۲ تیر آکبند کاغذی



علی پهلوی بنا به اعتراف خودش، قنداق دو قبضه تفنگ را بریده و کوتاه کرده بود تا فرزندان حجت کاشانی بتوانند با آن تیراندازی کنند و روی قنداق آن نوشته بود "چریک" و بدین‌گونه کودکان و نوجوانان را به عملیات نظامی و چریکی برمی‌انگیخت و روحیه سلحشوری در آنان می‌دمید. از این رو، دختر ۸ ساله حجت کاشانی به نام مریم را "چریک" صدا می‌کردند تا در او خوی جنگجویی سلحشوری، پارتیزانی و چریکی پدید آورند.

همسر حجت کاشانی نیز با سلاح‌های گوناگون کار کرده و تیراندازی با اسلحه را فراگرفته بود و نامبرده را برای رفتن به کوه و دست زدن به عملیات چریکی برمی‌انگیخت.

علی پهلوی و حجت کاشانی با این که با تبلیغات گسترده خود اهالی خرم دره را - بنا به اعتراف ساواک - تا پایه‌ای تحت تاثیر قرار داده و پایگاه مردمی به دست آورده بودند نتوانستند در میان اهالی برای خیزش چریکی همدستانی بیابند و گروهی تشکیل دهند؛ به نظر می‌رسد علل و عواملی در این ناکامی و شکست آنان نقش داشت:



- ۱- نامبرندگان اطلاعات دینی و معلومات اسلامی نداشتند، از این رو، نمی‌توانستند توده‌ها را با تکیه به اصول و مبانی اسلامی به خیزش و خروش وادارند. اهالی روستا آنان را به سبب خوی عدالت‌خواهی، ساده زیستی، کمک به مستضعفان و مستمندان، تنفر از زورمندان و ستم‌پیشگان و تظاهر به اسلام می‌ستودند؛ لیکن آنان را به چشم یک پیشوای مذهبی و روحانی نمی‌نگریستند و از آنان پیروی نمی‌کردند.
- ۲- ملای ده به نام حاج شیخ موسی محدث راه و کار آنان را تایید نمی‌کرد و با اندیشه و انگیزه آنان همراه نبود، بلکه بر ضد آنان موضع‌گیری می‌کرد.
- ۳- اهالی روستا از نظر فرهنگی، بینش سیاسی و علم و دانش با عقب‌ماندگی‌ها و

کاستی‌هایی رویه رو بودند، از این رو، روحیه رزمندگی، مبارزه جویی و فعالیت‌های چریکی نداشتند و اصولاً انگیزه بایسته برای چنین فعالیت‌هایی در آنان پدید نیامده بود.

۴- نامبردگان، به ویژه، غلامرضا بهمن حجت کاشانی یک سلسله پیشنهادات غیرمنطقی و نادرست به اهالی می‌داد که نه تنها اجرای آن برای مردم دشوار و ناهنجار بود، بلکه مایه زدگی و رمیدن روستائیان می‌شد و برای آنان ایجاد ذهنیت می‌کرد.

حجت کاشانی بر این باور بود که نوشیدن چای و مصرف قند باید از طرف روحانیان به کلی حرام اعلام شود و مردم مسلمان باید از آن به شدت دوری گزینند تا در زندگی چریکی در میان کوه و دشت و دره که دسترسی به قند و شکر و چای ندارند، دچار مشکل نشوند. از این رو، بنا به گزارش ساواک، کارگران خود را وادار کرده بود که از نوشیدن چای خودداری ورزند و دستور داده بود سماور و قوری و دیگر وسایل چای را در محلی روی هم تلمبار کنند و با ماشین از روی آن گذشته بود و بدین‌گونه آن را از میان برده و کارگران را از مصرف چای محروم کرده بود. بی‌تردید این‌گونه رفتارها مایه دوری‌گزینی توده‌ها از نامبردگان می‌شد. این عوامل در ناکامی آنان نقش موثری داشت.

آنان آنگاه که با تبلیغات در میان روستائیان و کارگران نتوانستند همدستانی برای خیزش چریکی پیدا کنند حجت کاشانی با تایید علی پهلوی بر آن شد همراه همسر و فرزندان خود از خرم‌دره بیرون رود و در میان کوه مستقر شود و بدین‌گونه به رژیم شاه رسماً اعلام جنگ کند و دید توده‌ها را نیز به سوی خود کشاند. نامبرده در فروردین ۱۳۵۴ همراه همسرش کاترین عدل و فرزندان‌ش به نام‌های مریم (۸ ساله)، معصومه (۴ ساله) و فاطمه (۲ ساله) در غاری به درازای پنج متر و به پهنای سه متر سکونت گزیدند. در گزارش ساواک قزوین آمده است: «... طبق اطلاعات رسیده بهمن حجت کاشانی داماد پروفیسور عدل که مدتی است در قریه خرم‌آباد از توابع ابر زنجان با همسر و سه فرزندش به سر می‌برد، اخیراً منزل و ماوای خود را ترک و به ارتفاعات مشرف همان قریه صعود نموده است. با این کیفیت نامبرده که در حال حاضر مسلح نیز می‌باشد زندگی خود را با این که از جانب پدر همسرش کاملاً تأمین است، به صورت ناپسندی در آورده و با علی فرزند والا حضرت شاهپور علیرضا که مشارالیه نیز هم‌اکنون در همان قریه سکونت دارد دوستی صمیمانه‌ای داشته و اکثراً در تماس‌ند و مطالب نامربوط و خلاف مصالح عمومی بی‌پروا بیان می‌دارند که جلب‌نظر اهالی را نموده است...»

رییس ساواک قزوین، انصاری

ساواک زنجان نیز در گزارشی اعلام کرده است^۴



*** یاد شده همچنان در کوه به سر برده و اغلب اوقات اهالی بخش خرمدره و روستای اطراف که به دیدن وی می‌روند با تبلیغات منفی وی مواجه می‌گردند و بعضاً عده‌ای تحت تاثیر قرار می‌گیرند. والا کهر علی پهلوی نیا نیز همچنان در خرمدره سکونت داشته و اغلب به دیدن حجت کاشانی رفته و در مراجعت در مورد محسنات و علل و انگیزه حجت کاشانی با مردم بحث می‌نمایند. والا کهر اخیراً در یکی از مغازه‌های بخش مزبور با یکی از سپاهیان انقلاب به نام سیمایی وارد بحث مذهبی گردیده که این بحث تضاد عقیدتی به وجود آورده و بین آن‌ها جدال لفظی رخ داده است.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان زنجان، جهان‌بین

در پی استقرار حجت کاشانی در کوه‌های خرمدره و بازتابی که این حرکت او در میان روستائیان آن منطقه پدید آورده بود، مقامات دربار و ساواک را اندیشناک ساخت و بر آن داشت با واسطه تراشی و واداشتن برخی عناصر به میانجی‌گری نامبرده را از کوه پایین

آوردند و به آن نآرامی در استان زنجان و حومه پایان بخشند. از این رو کسانی یکی پس از دیگری با ماسک دلسوزی، نوع دوستی و مصلحت اندیشی به محل زیست نامبرده در کوه رفتند و کوشیدند با پند و اندرز و بیم و نوید او را تحت تاثیر قرار دهند و از راهی که در پیش گرفته است بازگردانند و به تسلیم وادارند. لیکن در این راه هرچه بیشتر کوشیدند، کمتر موفقیت به دست آوردند. برخی از آنان چکیده گفتگوهای خود با او را همراه با تحلیل و بررسی به مقامات ساواک داده‌اند. یکی از آنان به نام غفاری در گزارش خود آورده است:

«از آنجایی که شاه دوستی و وطن‌پرستی در عروق و وجود اینجانب ریشه کرده وظیفه وجدانی به من حکم می‌کند که وقایع خرم‌دره را آن‌طور که شاید و باید و با استنباطات اینجانب است، به‌طور خلاصه به عرض برسانم:

۱- آقایان پاتریک (علی پهلوی) و بهمن حجت کاشانی در زندان در یک سلول و یا در یک اتاق با یکدیگر آشنایی پیدا نموده‌اند» و چون هر دو ناراضی و هم افق بوده‌اند طرح چریک بازی را می‌ریزند»

۲- برای انجام نقشه چریک‌بازی بایستی محل امنی را پیدا کنند به جناب آقای پرفسور عدل پیشنهاد کار در مزرعه‌ای را می‌نمایند که خریداری نمایند» که پس از بررسی خرم‌دره را انتخاب کرده» استنباط اینجانب این است که چون خرم‌دره کوهستانی و مزرعه مذکور جنب کوه موردنظر ایشان بود پسند می‌نمایند.

۳- برای انجام نقشه‌های خود احتیاج به همکاری داشته‌اند که جز وسیله دین و تعصب شدید نسبت به دین و ابراز مطالب دینی جلب مقصود نموده^{۱۱} طرحی نظیر فرقه اسماعیلی و یا نظیر کارهای حسن صباح مریدانی برای خود جمع نمایند»

۴- برای انجام طرح مورد نظر احتیاج به اسلحه و اسب بود که حدود بیست قبضه تفنگ‌های دور زن حتی با دوربین و کلت و غیره به انضمام چند راس اسب تهیه و در مزرعه آماده نموده بودند.

۵- چون در مزرعه کاری از پیش نبرده بودند یعنی از طریق ابراز تعصب در دین مردم را جلب ننموده بودند به ناچار موضوع هجرت را پیش کشده و با تصویب آقای علی پهلوی، بهمن به کوه رفته» در غاری» اقامت نمودند که اینجانب بنا به تجویز جناب آقای پرفسور عدل برای اعاده آن‌ها و ارشادشان به غار مذکور رفته با بهمن و خانم کاترین مدت چهار ساعت مذاکره نمودم که ایشان را دیوانه و مجنون ندیدم بلکه یک دنیا

عقدہ و کینہ و انتقامجویی در وجود ایشان مشاهده نمودم



۶- آقای حاج شیخ موسی محدث خرمدره‌ای برای این که بهمن را به مزرعه بیاورد [بازگرداند] نزد آقای پهلوی رفته و به ایشان می‌گوید شما از سلسله جلیله پهلوی هستید. خوب است برای جلوگیری از سر و صدا بهمن را به مزرعه بیاورید. ایشان می‌گوید که مردم همه بی‌دین شده‌اند لذا [او] برای این که بین مردم بی‌دین نماند به کوه رفته است. آقای محدث می‌گوید شما از خانواده‌های والا و موثر این کشورید. مخصوصاً شما که وابسته به دربار سلطنتی می‌باشید، این کارها برآزنده شما نیست و این حرف‌های ناشایسته که علیه شاه می‌گویید خوب نیست. در جواب می‌گوید: شما که شاه را نمی‌شناسید عموی من است و من بهتر از شما او را می‌شناسم که مشروب می‌خورد، ... بازی می‌کند، نماز نمی‌خواند، روزه نمی‌گیرد، دین ندارد و ... (پیشین، ج ۱، برگ ۱۴۴)